

هو العليم

# اهمیت توجه به کیفیت بهر هندی از عمر

سلوک خانواده - طهران - جلسه ۱۸

بیانات

حضرت آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی  
قدس الله سره

أعوذُ بالله مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ  
وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

چون سوالات مخدرات زیاد بود و همه سوالات [هم] بسیار سوالات خوب و مفید [ی بود] و احتیاج به یک قدری مختصری توضیح داشت من دیدم که سوالات را به دو قسم تقسیم کنم آن که مربوط به جنبه فقهی است و نیاز به پاسخ چندان مفصلی ندارد این را جدا نوشتم که خب بعد دوستان مطلع شوند از این مسئله بد نیستاما سوالاتی که نیاز به قدری توضیح دارد اینها را جدا کردم تا این که اگر بشود امروز دیگر ما به جلسه آینده موکول نکنیم. از باب مقدمه نیاز دیدم که یک مقدمه مختصری راجع به تذکر به بعضی از مسائل، خدمت رفقا و دوستان عرض کنم

آیه شریفه‌ای است در قرآن کریم، بسیار آیه مهمی است گرچه همه آیات قرآن، هر کدام از اینها برای انسان واقعا یک مشق متابعت و پیگیری است ولی بعضی از آیات، عجیب در برهه‌هایی از زمان، اعجاز خودش را نشان می‌دهد و راه انسان را روشن می‌کند و مسیر زندگی انسان را باز می‌کند، مخصوصا در این برهه از زمان که ما در آن به سر می‌بریم با توجه به مطالب مختلفی که همه اطلاع دارند و از تغییر و تحولاتی که در این زمان مشاهده می‌شود و مطالبی که گفته می‌شود و مطرح می‌شود و من احساس می‌کنم که تذکر این مسئله لازم است چون نامه‌هایی که برای حقیر آمده است در آنها چه بسا به این مسائل اشاراتی شده با توجه به تذکراتی که بنده دادم و کیفیت سلوک عملی و اعتقادی را برای دوستان توضیح دادم اما ظاهرا گویا این مطالب به گوش همه نرسیده یا چنانچه افرادی با توجه به جو و آن چه را که در جوانب آنها می‌گذرد بر ای آنها سوالاتی در این زمینه مطرح شده باشد لذا صلاح دیدم امروز را قبل از پرداختن به سوالات مخدرات نسبت به این مطلب یک توضیح مختصری بدهم تا انشاءالله به سایر مطالب پردازیم با توجه به فرصت کم.

آیه‌ای است در قرآن می‌فرماید **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ الْمَائِدَةُ،** ۱۰۵ ای کسانی که ایمان آوردید مواظب خودتان باشید هر شخصی خودش را بپاید و مواظب باشد که کار و عمل او مطابق با دستور باشد و از این مسئله پا را فراتر نگذارد کسانی که به گمراهی می‌روند ظلال آنها نمی‌تواند به شما ضرری برساند در وقتی که شما احساس هدایت کنید و احساس سعادت در شما باشد. تمام افراد دارای هر مرام و نحله‌ای که هستند اینها به راه خودشان می‌روند و این هدایت موجب می‌شود که انسان توجهی به سایر مکاتب و افکار و نگرش‌ها نداشته باشد. موقعیت و شأن روح و نفس آدمی بسیار بالاتر

است و مرتبه او اعلی است از این که آلوده بشود به تغییر و تحولاتی که در کنار او انجام می‌گیرد و چه بسا ما در این تغییر و تحولات هیچ گونه نقشی نداریم و آن چه که وظیفه ما است صرفاً نظاره کردن به جریان عالم تقدیر است که چگونه در این دنیا انجام می‌شود و خداوند متعال چگونه اسباب و مسببات را در این دنیا به وجود می‌آورد.

آن چه که برای ما مهم است باید متوجه این قضیه باشیم که از این عمری که خداوند به ما داده است چگونه استفاده کنیم و در چه مسیری آن را به کار بگیریم و نسبت به چه اموری احساس مسئولیت کنیم و نسبت به چه اموری از خود بی تفاوتی نشان بدهیم؟ نسبت به چه مسائلی ظنن باشیم؟ حریص باشیم و به انجام دادن آن بیساراهتمام داشته باشیم و نسبت به چه مسائلی دخالت نکنیم و وقت خود را بیهوده نگذرانیم و به مطالبی که اتفاق می‌افتد در دور ما، نسبت به آنها آن چه را که در تکلیف ما نیست و در مسئولیت ما نیست ابراز نکنیم.

به قول مرحوم آقا رضوان الله علیه این عبارت خواجه حافظ را بسیار قرائت می‌کردند که:

رند عالم سوز را با مصلحت بینی چکار \*\*\* کار ملک است آن که تدبیر و تأمل بآیدش  
باغبان گر پنج روزی صحبت گل بآیدش \*\*\* بر جفای خار هجران صبر بلبل بآیدش  
ای دل اندر بند زلفش از پریشانی منال \*\*\* مرغ زیرک چون به دام افتد تحمل بآیدش  
رند عالم سوز را با مصلحت بینی چکار \*\*\* کار ملک است آن که تدبیر و تأمل بآیدش.

خدای متعال برای رشد و تربیت ما مسائلی را مطرح کرده است راهی را قرار داده است و وظیفه‌ای را بر عهده انسان گذاشته است اگر ما خود را بر این وظیفه‌ای که بر عهده ما گذاشته است متمرکز کردیم به آن نتیجه مطلوب می‌رسیم اگر نه، آمدیم وقت خود را به این طرف و آن طرف صرف کردیم، این جا چه می‌شود؟ آن جا چه می‌شود؟ این جا چه شده است؟ آن جا چه خبر است؟ این جا فلان قضیه شده، فلان جا اشغال شده، آن جا فلان مطلب به وجود آمده است. این صرفاً اخبار و اشتغالاتی است که ذهن را به خود مشغول می‌کند بدون این که برای ما فایده‌ای داشته باشد. دانستن مسائلی که برای ما نتیجه‌ای ندارد غیر از تشویش و اضطراب نفس نتیجه‌ای ندارد و بیشتر عمر ما را تلف می‌کند و وقت ما را به بیهودگی می‌گذرانند و عالم هم بر اساس نظام خودش حرکت می‌کند. یعنی چه ما بخواهیم یا نخواهیم آن تقدیر و مشیت الهی جاری می‌شود و بر آن اساس حرکت انجام می‌شود. ما به اموری پردازیم که برای ما مفید است و به مسائلی پردازیم که آن مسائل گره ما را باز می‌کند. در آن طرف دنیا چه قضیه‌ای اتفاق افتاده است؟ وقتی که کاری از دست من بر نمی‌آید من چه کنم؟ التفات کردید!

یادم می‌آید در آن زمان کوران این مسائل انقلاب خب ما دارای افکاری بودیم و مسائلی در نظر و ذهن داشتیم افرادی که با مرحوم آقا ارتباط داشتند آنها هم دارای افکار مختلفی بودند و دارای مراتب مختلفی از تفکرات سیاسی و اجتماعی و برداشت تکالیف شخصی و اجتماعی بودند، همه افراد در یک سطح نبودند

بعضی‌ها مطلب را آن چنان که باید و شاید دریافت می‌کردند بعضی‌ها مسئله را جور دیگری دریافت می‌کردند بعضی‌ها به مرحوم آقا در دل اعتراض داشتند، چرا ایشان در بعضی از مسائل دخالت نمی‌کند؟ چرا ایشان شاگردان خود را برای وارد شدن در این مسائل امر نمی‌کند؟ چرا ایشان نسبت به مطالبی که اتفاق می‌افتد واکنش نشان نمی‌دهد؟ بعضی از آنها هم اعتراض را از مرحله باطن به مرحله ظاهر می‌رساندند و صریحا به ایشان اعتراض داشتند و ایشان در مقابل اینها سکوت می‌کردند. تنها جمله‌ای را که ایشان می‌فرمودند این بود که انسان راهی را که انتخاب می‌کند دقت کنید تمام نکته سلوک در این یک جمله است راهی را که انسان انتخاب می‌کند باید روی یقین باشد.

اگر ما تمام مطالب را کنار بگذاریم تمام دستورالعملها را کنار بگذاریم تمام آن چه را که در این طرف و آن طرف نوشته شده، فقط همین یک جمله را در زندگی خودمان مورد توجه قرار بدهیم کار تمام است همین یک جمله کاری را که انتخاب می‌کنیم بر اساس یقین [باشد] نه بر اساس کثرت افراد نه بر اساس حرفی که زید و عمرو بزنند نه بر اساس متابعت از این و او باشد، قدمی که برمی‌داریم باید آن قدم بر اساس یقین باشد یک روز من با یکی از دوستان راجع به این مسئله صحبت می‌کردم ایشان بدون اجازه مرحوم آقا در بعضی از قضایا شرکت داشت در همان زمانهای سابق، در همان اوقات و در همان ازمنه اواخر زمان شاه بود کهاین مسائل و اینها اتفاق می‌افتاد من وقتی این دلیل را برای ایشان آوردم ایشان دیگر جوابی نداشت بگوید، من گفتم کاری ندارم بر این که مسائلی که دارد در خارج انجام می‌شود صحیح است یا صحیح نیست، مطالبی که در خارج دارد انجام می‌شود درست است یا نه، به آن طرف مسئله و به آن بعد از قضیه کاری ندارم اما به این مقدار از مسئله من می‌توانم به شما اعتراض داشته باشم، شما استاد خود را بر چه مبنا و معیاری انتخاب کردید؟ آیا معیار شما برای استاد این بود که او عمامه دارد و شما ندارید؟ ده هزار تا عمامه‌ای وجود دارد! آیا این استادی که انتخاب کردید بر اساس این بود که این مقدار از محاسنش سفید شده و از شما بزرگتر است؟ این مقدار الان وجود دارند افراد زیادی هستند که خب واجد این مسئله هستند. آیا این استاد شما بر این اساس بود که او سید است؟ سید زیاد پیدا می‌شود. آیا بر این اساس بود که او مجتهد است؟ مجتهدین که زیاد هستند. این بر این اساس بود که او دارای فلسفه است و عرفان نظری خوانده است؟ خب مدرسین فلسفه و عرفان نظری آن موقع در حوزه‌ها خیلی بودند. این چه معیاری بود که شما آمدید از میان تمام افرادی که در روی زمین وجود دارند همه را کنار گذاشتید و شخصی را به نام علامه طهرانی به عنوان استادتان انتخاب کردید؟ آن معیار چه بود؟ فهمید چه می‌خواهم بگویم، دیگر تمام شد یعنی مسئله بسته شد.

گفتم معیار این بود که شما احساس کردید او بیشتر می‌فهمد و شما کمتر می‌فهمید این است دیگر؟ بالاتر از این ما نمی‌گوییم که او حالا دارای چه مقاماتی است به کجا رسیده، به ولایت احاطه پیدا کرده است،

حالا آن مطالب که خوب نه ما بلد هستیم و نه درشان گفتن آن هستیم اهلش باید بیایند مطلب را بیان کنند، این مقدار عامیانه، دو دوتا چهارتا را فهمیدیم که او بیشتر می‌فهمد و شما کمتر. گفت بله، گفتم در این قضیه بخصوص که بین من و شما صحبت هست آیا این قضیه هم مشمول این قاعده است یا نیست؟ یعنی آیا استاد شما که بهتر از شما می‌فهمد آیا خدای نکرده می‌داند که باید مطلبی را بگوید که به سعادت شما است ولی خدای نکرده بخاطر مصالح شخصی و غرضهای نفسانی و عناد و بعضی از منافع شخصی شما را از رسیدن به این سعادت مانع می‌شود؟ این تصور را در ایشان دارید؟ گفت نه. گفتم خوب طرف مقابل پس باید بدانید با همین ملاک و قاعده و قانون اگر این مطلب را به شما نمی‌گوید معلوم می‌شود سعادت شما را در این می‌بیند، تمام شد، یعنی دیگر جای بحثی نیست.

یا این که باید ول کنید [و] بگویید نه! من تا به حال که از ایشان اطاعت می‌کردم اشتباه می‌کردم شیطان مرا فریب می‌داد و من متوجه واقعیت نبودم الان بینا شدم الان چشمم باز شده متوجه هستم این مسیری که ایشان دارند بر خلاف اکثریت می‌روند مسیر ایشان باطل است و اکثریت درست می‌گویند، خوب این یک مطلب دیگری است این یک مسئله دیگر است اگر این کیفیت است بسیار خوب، راه شما باز است خوب دیگر چرا این جا هستید؟ بلند شوید بروید پی کارتان دیگر، بلند شوید همان مسیر را بروید. آن وقت همین شخص بعد از مسائلی بعد از سنواتی بعد از سالهایی خود ایشان آمد پیش من و گفت الان من ادراک می‌کنم تمام آن اعتراضاتی که به پدرت داشتیم و تمام کارهایی که انجام می‌دهم همه بر اثر وسوسه شیطانی بود

استاد مال کی است؟ مال همین است مال این موقع است که بیاید و انسان را نجات بدهد از گرداب نجات بدهد از تخیلات و تصورات جمعی برهاند از آن بافته‌ها و یافته‌هایی که بر اساس بنیان مرسوس و اساس محکم نیست انسان را بیرون بیاورد چرا؟ چون افق او بالاتر است سطح فکر او بالاتر است فهمش و ادراکش نسبت به مسئله بیشتر است، بیشتر است و در این مسئله، مطالبی در این جا وجود دارد حکایاتی وجود دارد بزرگان در این جا مطالبی فرمودند که واقعا انسان احساس می‌کند. ببینید یک وقتی مدرکات انسان محدود است و افراد این مطلب را نمی‌فهمند خوب بر اساس آن سعه و ظرفیتی که خداوند قرار داده بر آن اساس هم تکالیف طلب می‌کند اما برای فردی که از این مرتبه گذشته و از این مسئله عبور کرده است دیگر عذری پذیرفته نیست دیگر در این جا نمی‌شود بگوید نمی‌دانستم یا این که فرض کنید که متوجه نبودم. نه! مطلب به شما رسیده است مسئله برای شما حل شده است. وقتی که انسان خود را در مسیر هدایت می‌بیند دیگر نادانی افراد دیگر که نباید در او اثر بگذارد نادانی عده‌ای دیگر که نباید در فکر و مرام و روش زندگی او بخواهد تأثیر بگذارد.

رسول خدا وقتی که به رسالت رسیدند، چند سال از رسالت آن حضرت گذشت فقط سه نفر به آن

حضرت ایمان آورده بودند، یکی حضرت خدیجه سلام الله علیها یکی امیرالمؤمنین علیه السلام که ده سال یازده سال داشتند و یکی هم زید بن حارثه که آن پسرخوانده پیغمبر بود. این سه تا با پیغمبر می آمدند در مسجدالحرام، پیغمبر نماز می خواند این ها هم می خواندند پیغمبر به رکوع می رفت اینها هم [رکوع] می کردند، بقیه هم مسخره می کردند یعنی کل جزیری العرب یعنی کل عرب کل قریش این سه تا [را] مسخره می کردند و اینها سر پای خودشان ایستاده بودند و همان یقینی را آنها در آن موقع داشتند که هنگامی که اسلام فتوحات کرد و کشورها را گرفت و دین اسلام گسترش پیدا کرد و برای افراد دیگر مسلم شد دین اسلام یک دین جهانی است چطور در آن موقع یقین پیدا شد اینها همان یقین [را داشتند] هیچ فرقی نکرد قضیه. چرا؟ چون آنها هدایت را یافته بودند

این هدایت وقتی که برای یک انسان حاصل بشود دیگر او توجهی ندارد به این که تمام دنیا یک طرف، یک حرف بزنند بزنند، تمام افراد بیایند یک مطلبی را بگویند، بگویند. تمام افراد بیایند بگویند شما باید این کار را انجام بدهید بگویند، برای خودشان می گویند برای خودشان می گویند. خداوند به من عقل داده است به شما عقل داده است و بر اساس عقل ما و بینش ما از ما بازخواست می کند و ما نمی توانیم این عقل خود را کنار بگذاریم و به یافته های دیگران توجه کنیم خب چرا دیگران نیایند به ماتأسی کنند و از یافته ما بگیرند؟ ما برویم از آنها [بگیریم؟] چرا؟ چرا باید این طور باشد؟ چرا آنها به دنبال افراد دیگر نمی روند افراد دیگر باید به دنبال آنها بروند؟ این از کجا آمد؟ بله؟ این یک مسئله ای است. آن چه که برای یک سالک مهم است او این است که کارهای خود را بر اساس یقین و فهم و بینشی که از بزرگان دین، افرادی که به مطلب و حقیقت رسیدند و مطالب را از دریچه اتصالشان با غیب برای مردم بیان می کنند نه این که کتابها را خواندند و بعد می آیند کلیشه می کنند و کپی می کنند برای مردم، نه! افرادی که مطلب را با اتصال به غیب برای مردم بیان می کنند به دنبال این افراد انسان برود.

نمی دانم این [صحبت های] بنده راجع به مسائل سیاسی اسلام که من قبلا در شرح عنوان بصری مطرح می کردم به گوش رفقار رسید یا نه؟ یک روز مرحوم آقا نقل می کردند در آن سفری که رفتم برای سوریه، آخرین سفری که دیدار با مرحوم آقای حداد را داشتیم، راجع به یک شخصی که از دنیا رفته بود و شهید شده بود و خدا رحمتش کند بسیار مرد خوبی بود و خدماتی کرد، بسیار در دوران عمرش برای اسلام زحمت کشید تبلیغ کرد و مرد منصفی بود و به دنبال حق بود اما در اواخر به واسطه بعضی از مسائلی که پیش آمده بود خلاصه نتوانست آن استفاده ای را که شایسته یک فرد عالم است از یک ولی خدا، از ایشان بکند، نتوانست. وقتی که از دنیا می رود آقای حداد در آن سفر به مرحوم آقا می گویند چرا شما ایشان را نهی نکردید که در بعضی از مسائل و قضایا دخالت نکنند؟ چرا نهی نکردید؟ مرحوم آقا می فرمودند، به ایشان جواب دادم، گفتم اگر نهی می کردم

نمی پذیرفت. مرحوم آقای حدادسرخان را تکان دادند، عبارت ایشان این بود، ایشان مانند سببی بود که کال و نرسیده از درختافتاد. ببینید! این را می گویند متابعت از ولی خدا یا این که سر خود رفتن، سر خود رفتن و خود تشخیص دادن و خود عمل کردن.

آیا شما ولی خدا را فقط برای ذکر گفتن می خواهید؟ آیا ولی خدا را فقط برای نشستن و حال و احوال کردن می خواهید؟ آیا شما یک ولی خدا را فقط برای مصاحبت و این که حالتان عوض شود می خواهید؟ یا نه! شما ولی خدا را برای اساسی ترین کار در عمرتان و مهمترین مقطع از مقاطع زندگیتان، برای آن موقع تازه باید بخواهید. چطور این که پدر ما هم تازه با استادش همین گونه بود، همین گونه بود. پدر ما دوغ فروش که نبود که آمد از آقای حداد تبعیت کند! مجتهدی بود به زعم اقران خودش، اعلم. فیلسوفی بود که در فلسفه صاحب نظر، نه فقط فلسفه را می دانست و درسش را می داد عارفی بود که در عرفان نظری مدرس و خودش به عرفان عملی نائل شده، آن وقت این می آید اساسی ترین امور حیات و دین و کارهای اجتماعی خودش را نامه می نوشت برای آقای حداد، ایشان جواب می دادند این کار را بکن این کار را نکن خب بنده خودم می دیدم جوابهای آقای حداد هنوز هست آقای آقا سید محمدحسین شما این کار را انجام ندهید آقای آقا سیدمحمدحسین شما این کار را انجام بدهید آقا شما این کار را نکن فلان مجلس شرکت کنید نکنید. بله؟ خب این هم شد این دیگر، یعنی ما هر دو را دیدیم نه این که هر دو را دیدیم بسیاری را دیدیم، ما در این طول زندگی تجربه خیلی زیادی داریم از این مسئله. او اطاعت کرد شد علامه طهرانی، افراد دیگر هم در همان رتبه خودشان توقف کردند انشاءالله خدا به همه اجر بدهد و همه را مشمول غفران و رحمت خود قرار بدهد

ولی صحبت در این است چرا انسان ببازد؟ چرا انسان آن استفاده ای که باید بکند نکند دیگر تمام شد هم او رفت هم این رفت جفتشان الان در این زمین نیستند هر دوی آنها روی این زمین نیستند هر دوی آنها در دل خاک هستند هر دوی آنها هم مورد رحمت و غفران پروردگار هستند ولی این کجا و آن کجا؟ لایضرمک ضل من ضل اذ اهدتیم وقتی شما هدایت یافتید دیگر به دیگران چکار دارید که دیگران چه می کنند؟ دیگران این گونه قضاوت می کنند، دیگران ....! هر کی راه خودش را دارد هر کسی باید به تکلیف خودش عمل کند و هر کسی باید ....

چقدر نامه برای من داده شده است چرا در نمازهایمان تشویش داریم؟ چرا نماز شب نمی خوانیم؟ چرا خداوند توفیق نمی دهد؟ یک جواب دارد جوابش این است که به آن چه که گفته می شود باید عمل بشود، من گویندهاگر عمل نکنم توفیق نماز شب در آن موقع از خود من گرفته می شود چطور این که اتفاق می افتد، اتفاق می افتد. کار خدا کار روابط و انتساب و نسبت قوم و خویشی نیست. بارها عرض کردم خود مرحوم آقا فرمودند: فلانی اشاره به من تا نخواهد من نمی توانم به او بدهم، باید بخواهد، دیگر نزدیکتر از نظر ظاهری که

.... تا نخواهد نمی شود و این مسیر مسیر عالم تکوین است مسیر عالم تربیت است وقتی که ما مبانی بزرگان را در اختیار داریم دیگر در این تغییر و تحولات ما را چه شاید که بیاییم و وقت خود را بگذرانیم به مسائل و به امور و شنیدن خواندن مطالعه گوش کردن دیدن و مطالبی که در این زمینه برای ما نمی تواند چندان سودمند باشد.

نمی تواند چندان سودمند باشد شما ببینید یک جریانی می آید و می رود نه در آمدنش اختیار ما شرط بوده است و نه در انجام آن، اختیار ما شرط بوده است. این جریان فرض کنید که یک ماه طول می کشد این یک ماه ذهن من با این جریان می آید و بعد توقف می کند و همراه با این جریان حرکت می کنم بعد از یک ماه به خودم می آیم هان؟ چه شد؟ او آمد که ما هم با او آمدیم خب آن جنگید ما هم با او جنگیدیم آن توقف کرد ما هم با او توقف کردیم آن این عمل را انجام داد ....! تمام اذهان می آید تمام اذهان همراه با این جریان می آید حرکت می کند سیر می کند، آخر ای مسکین! این یک ماهی که بر تو گذشت چه به دست آوردی؟ چه گیر آوردی؟ می دانی چه گیر آوردی؟ تشویش خاطر فوت شدن نمازها اضطراب در نماز، آن حضور قلبی که بوده و دیگر نیست آن آرامش و سکون خاطری که قبلا بوده .... و این مسئله ادامه دارد امروز نوبت اینجا و فردا نوبت آن جا و پس فردا آن، امروز این جا بیرون داخل خارج. آن کسی که دارد ضرر می کند من هستم که همراه با این جریان خودم هم حرکت می کنم همراه با این جریان می آیم این جا است که خواهی می آید و به داد انسان می رسد.

رند عالم سوز را با مصلحت بینی چکار کار ملک است آن که تدبیر و تأمل بایدش از من که کاری بر نمی آید از من که کاری ساخته نیست چرا من بیایم خودم را فکرم را در این مسائل قرار بدهم؟ هر شخصی از ناگواریها ناراحت می شود هر شخصی از مسائلی که بگذرد بر اسلام و بر مسلمین متأثر می شود ما هم می خواهیم اسلام موفق باشد ما هم می خواهیم کفر از بین برود ما هم می خواهیم شرک از بین برود اما این که بیاییم و وقت خود را و فکر خود را و تمام شرآشر وجودی و استعداد وجودی خود را بگذاریم در مطالبی که نمی توانیم در آن مطالب دخالت کنیم، آن وقت این نتیجه آن، فقط حرمان است و نتیجه فقط عدم دستیافتن به مطلوب است و گذاشتن وقت و از دست دادن فرصت. فرصت از دست رفته است.

یک روز مرحوم اقا می فرمودند که مرحوم آقا شیخ عباس قوچانی که از شاگردان مرحوم قاضی بود می گفت یک روزی من از منزل خودم حرکت کردم می خواستم بیایم پیش مرحوم قاضی، گذرم از بیرون نجف افتاد، از کنار وادی السلام و اینها گذرم افتاد و در این موقع به فکر افتادم اگر بخواهند آن وهابیها بیایند و به نجف حمله کنند به ممالک حمله کنند خب ما چکار کنیم؟ شروع کردم در ذهن خودم نقشه کشیدن و طراحی کردن و نمی دانم برج و بارو ساختن و این جا را برج می کنیم و این جا را می سازیم آن جا را خندق می زنیم آن

جا را فلان می‌کنیم راه را می‌بندیم آن جا را باز می‌کنیم همین طور مشغول بودیم داشتیم می‌ساختیم و می‌بریدیم و می‌دوزیدیم تا رسیدیم در منزل مرحوم قاضی، در زدیم مرحوم قاضی در را باز کردند خب نقشه‌ات تمام شد؟ نقشه جنگی تو تمام شد؟ قضیه تمام شد؟ آقا جان بیا تو، این حرفها چیست؟ اصلا تو می‌دانی کی چه می‌کند؟ از تو کاری ساخته است؟ ذهن خودت را تمام گرفتی، این را ببندی و آن را باز کنی و بگیر و ببند و نمی‌دانم چه کن، برج بساز و بارو بساز و فلان کن. التفات کردید؟

به قول مرحوم آقا می‌فرمودند کار دنیا را به اهل دنیا بسپار. چطور این که دقت کنید چطور این که هر کار بخواهی انجام بدهی آنها نمی‌آیند و این مرام تو را نمی‌پذیرند، تو هم کار دنیا را بسپار دست آنها، دیده شده است با یک نفر انسان ده ساعت هم صحبت می‌کند خودش را خسته می‌کند در نتیجه می‌گوید حالا آقا اگر این مطالب برای انسان پیدانشود چه می‌شود؟ آدم می‌خواهد سرش رابه دیوار بزند! حالا اگر پیدانشود...؟ بله؟ به قول مرحوم شیخ بهایی می‌گفت کشکول داشت از یک جا رد می‌شد دید یکی سرش را کرده در جوب آب، از این جوبهای آب قنات که داشت می‌رفت، سرش را کرده دارد آب می‌خورد، گفت بلند شو جان من! آب را این طور نخور این قسم آب خوردن عقل را کم می‌کند، رو کرد گفت شیخنا عقل چیست؟ گفت بخور بخور! او که از اول نمی‌داند عقل چیست حالا ما بیاییم برای او چه توضیح بدهیم؟ چه بگوییم؟ انسان با کسی صحبت می‌کند که عقل داشته باشد انسان با کسی صحبت می‌کند که فهم داشته باشد مسائل منطقی را از غیر منطقی تشخیص بدهد اما اگر یک فردی نمی‌خواهد یا دارد و به کار نمی‌بندد یا این که در اصل ندارد و به آن مرتبه نیست چرا انسان وقتش را صرف کند؟ چرا تلف کند؟

آن چه را که بزرگان برای ما بیان کرده‌اند بالاتر از این حرفها است. سالکی که قدم می‌گذارد در راه خدا، خودش را در زیر چتر ولایت امام علیه السلام قرار می‌دهد امام علیه السلام که دیگر صلح و قهر ندارد امام علیه السلام که دیگر این طرف و آن طرف ندارد امام علیه السلام که دیگر آشتی و قهر ندارد امام علیه السلام که دیگر ظاهر و باطن ندارد مهم این است که ما این نکته را دریابیم که امام علیه السلام مشرف بر ما و مشرف بر جمیع اعمال و رفتار ما است.

دو یا سه جلسه پیش در جلسات عنوان بصری، که شخصی از دوستان البته خب ما شوخی داریم با هم و جسارتهای ما را ایشان قبول می‌کنند باب محبت و مراودت و دوستی بین ما خیلی مفتوح است و خیلی با هم صریح و رک و روشن صحبت می‌کنیم یک وقت ایشان همین طوری حالا جدی یا از باب اسفند، سوال، که در این زمان من معتقدم تا انسان امام علیه السلام در کنارش نباشد و از او دستور نگیرد راه به سوی خدا برای او باز نمی‌شود، باید امام علیه السلام در کنار انسان بنشیند انسان هم در کنار او قرار بگیرد و بعد سوال کند و او جواب بدهد [، با] این کیفیت برای انسان راه باز است و الاره بسته است! من به ایشان این طور گفتم این

طور عرض کردم، بسیار خب! این یک نظریه است و نظریه خوبی است ولی صحبت در این است شما چطور به حضرت دسترسی پیدا می کنید؟ چطور به حضرت دسترسی پیدا می کنید؟ گفت خب باید تلاش کرد تا به آن حضرت رسید من گفتم پس اگر حضرت را دیدید یک وقت ملاقات هم برای من از حضرت بگیرید چون بنده هم یک نیم ساعتی نیاز دارم به این که امام در کنارم بنشیند و مشکلاتی دارم، ماند. گفتم آقا امام زمان که وقت ندارد که پیش من و سرکار بیاید، هزار و یک گرفتاری دارد. در کدام خبر از اخبار داریم که راه به سوی خدا منحصر است در این که با امام زمان ملاقات حضوری داشته باشد؟ شما بیاید بگویید، یک خبر نقل کنید. خودشان دستور دادند؟ گفتند باید در زمان غیبت من را ببینید؟ یک روایت هم ما نداریم یک خبر هم نداریم بلکه خلافش هست.

این همما داریم امام زمان غیبت و حاضر ندارد امام زمان شهود و غیبت ندارد. امام زمانی را ما قبول داریم که قبل از این که بارها این مطلب را گفتم قبل از این که من این مطالب را بگویم، قبل از این گفتن من، نفس این مطالب در نفس آن حضرت حضور پیدا کرده نه این که فقط او اطلاع دارد، از وجود آن حضرت این مطالب نشأت می گیرد و به نفس من منتقل می شود این امام زمان را ما قبول داریم، آن وقت ممکن است به اندازه یک طرفی العین به اندازه یک چشم به هم زدن او از ما غایب باشد و ما نیاز به ملاقات حضوری او داشته باشیم؟ بله؟ این مسئله خلاف است.

مقام ولایت مقامی است مافوق همه اینها. ما نباید در این اوضاع و در این جریانات به دنبال دیدن و ظهور ظاهری آن حضرت باشیم آن حضرت هر وقت می خواهد ظهور بکند شاید این ظهور در زمان ما اتفاق بیافتد که امیدواریم که این طور باشد و از خدا می خواهیم که در آن موقع از برکات ظاهری بهره مند باشیم شاید هم در زمان ما اتفاق نیفتد. مگر اولیای گذشته در زمان ظهور امام زمان بودند؟ مگر مرحوم آقا در زمان ظهور حضرت بودند؟ مگر اساتید ایشان در زمان ظهور حضرت بودند؟ در عین این که با امام علیه السلام معیت داشتند همراه بودند. و این مسئله مهم است.

سالک باید این نکته را توجه کند که در راهی که قدم می گذارد در تمام احوال، مقام ولایت مصاحب با او و قرین با او و مشرف بر او و بر تمام احوال او است. ما باید عمل خود را منطبق کنیم نه این که از آن حضرت بخواهیم آیا شما بر احوال ما ناظر هستید یا نیستید؟ آیا ما مورد توجه شما هستیم یا نیستیم؟

پس بنابراین راه و روشی را که بزرگان همیشه به شاگردان خودشان توصیه کردند این بود علیکم انفسکم، ما باید مواظب خودمان باشیم در عین این که از جریاناتی که می گذرد و ناگواریهایی که بر اسلام و بر جامعه اسلامی می گذرد باید متأثر باشیم در عین حال باید این ها را مشیت پروردگار بدانیم که انشاءالله در رسیدن به آن هدف کلی و بروز و ظهور منجی حقیقی دارد انجام می شود، این مطلب را باید در نظر داشته باشیم و بر این

اساس خود را آماده و مهیای برای پذیرش ظهور کنیم و این پذیرش و آمادگی با نشستن و دست روی دست گذاشتن نیست. با انقیاد و متابعت کامل از دستورات و فرامینی است که بزرگان راه رفته و افراد واصل و اشخاصی که مطالب را با سرّ خود و با قلب و ضمیر متصل خود به عالم غیب برای افراد بیان کردند، راه و روش رفته شده نه راه و روش گمان زده شده و تخیل و تصور شده و مطرح شده، نه! این مطلب دیگر مشخص است. این مسئله مسئله مهم است.

روی این جهت آن چه که از همه چیز بیشتر برای انسان در این برهه از زمان و اوقات خاص می‌تواند مفید باشد این است که انسان به خود پردازد به آن چه را که گفته شده است عمل کند واز آن چه که گفته شده است کم نگذارد در دستورات شخصی نهایت مراقبه را داشته باشد در مسائل اجتماعی به آن چه که به او گفته می‌شود ترتیب اثر بدهد و همراه با سایر افراد و بینشها و تصورات حرکت نکند که نتیجه جز اتلاف وقوت و تضییع عمر و عدم حصول نتیجه دیگر چیزی برای او نخواهد بود. این مطلبی بود که به عنوان مقدمه خواستم عرض کنم.

رفقا و دوستان نامه‌هایی در این زمینه دادند که البته بعضی از آنها در ارتباط با همین قضیه است که من مطلب را عرض کردم و مطالب دیگری است که انشاءالله اینها را خیلی فهرست وار و به طور توضیح مختصری عرض می‌کنم تا این که بی پاسخ نباشد.

سوال شده مقام فنای اولیای خدا در چه مرتبه‌ای است اسماء یا ذات؟ و عصمت که مختص به چهارده معصوم است از ابتدا است یا به واسطه امامت است؟ و آیا اولیای خدا هم معصوم هستند یا خیر؟

جواب: اولیای خدا دارای مراتبی هستند که مراتبمیان است و مراتب معرفت آنها در مقامات فنای اسمائی و فنای ذاتی است و البته فنای صفاتی هم هست که در مرتبه پایینتر است. مقام فنای در ذات به آن می‌گویند که شخص هیچ گونه اثری در خودش و در وجود خودش از خود دیگر نبیند. برای مثال، مثال می‌زنم یک قطره آبی که شما در یک لیوان پر از آب می‌اندازید در آن وهله اول، این قطره آب وقتی که افتاده می‌شود اگر یک عکسی در همان موقع گرفته شود خصوصیت آن قطره آب درون این ظرف مشخص است حدودش مشخص است، این قطره می‌آید و آن آبهای محیط اطراف خودش را کنار می‌زند و در همان یک دهم ثانیه اول، وجود و محدودیت خودش را در میان آب حفظ می‌کند اما این یک دهم ثانیه یا یک دوم ثانیه وقتی که از بین رفت شما هر چه نگاه کنید دیگر بین این قطره و بین [آب] سایر لیوان تفاوتی نمی‌بیند این می‌شود فنای ذاتی. پس فنای ذاتی که آخرین مرتبه از مراتب کمالی انسان است این است که انسان دیگر وجودی برای خود نبیند. الان هر کدام از ما که این جا نشستیم برای خودمان وجودی را احساس می‌کنیم که با همان وجود و با همان محدوده بهمسائل توجه می‌کنیم گوش می‌دهیم مطالب را ارزیابی می‌کنیم و بین خود و بین دیگران مرز

می‌بینیم، مرز من الان تا این جا است از این به بعد دیگر مرز من نیست، از این طرف هم مرز من تا این جا است البته خب این مرز وجودی و جسمی است و دیگر اضافه بر آن مقدار نیست هر شخصی یک مرزی دارد که آن مرز حدود وجودی او است و این را احساس می‌کند.

شخصی که به فنای ذاتی می‌رسد دیگر مرزی بین خود و بین افراد دیگر احساس نمی‌کند و دیگر خود را نمی‌بیند تا اینکه اصلا مرزی را احساس کند که از ایتتعبیر به فنای ذات می‌شود و این فنای ذات در دو مرتبه انجام می‌شود مرتبه اول مرتبه حال است که ممکن است در بعضی از مقاطع برای انسان پیدا شود مرتبه دوم مرتبه ملکه است که دیگر این استمرار پیدا می‌کند بعد از این مرتبه، مرتبه بقاء است که انسان برمی‌گردد در این دنیا و ادراک می‌کند و متوجه می‌شود و خود را باز می‌یابد که البته این با مرتبه قبل از فنا تفاوت دارد و در این مرتبه از او تعبیر به استاد کامل می‌شود این مسئله مربوط به این.

اما مسئله عصمت چیز دیگری است اگر منظور از عصمت این باشد که انسان دیگر به مرتبه‌ای برسد [که] خطا و اشتباه از او به طور کلی منتفی باشد این شخص باید قطعا به مرتبه فنای ذاتی برسد و این فرد دیگر بین امامو بین غیر امام فرقی نیست یعنی اولیای الهی هم به مقام عصمت می‌رسند البته مقصود از عصمت در این جا نه تصور کنید که مسائل پیش پا افتاده است که خب چه بسا ممکن است اتفاق بیفتند اینها به خاطر آن مسائل خاص به خودشان که دارند که در این جا جای صحبت نیست حتی ممکن است تعمداً ذهن خود را به این نبرند، فرض کنید که لیوان آبی در این جا هست به یک شخصی می‌گویند این لیوان دوغ را بیاور بده به من، حالا فرض کنید که لیوان لیوان آب است. نه! این منظور نیست. عصمتی را که بین اولیای الهی و بین ائمه در آن مسئله فرق نیست عصمت راجع به:

یک، مسائل اجتماعی است یعنی بین کلام امام علیه السلام و بین کلام یک ولی خدا در اداره امور اجتماعی به اندازه‌سر سوزنی نباید فرق باشد اگر فرق داشته باشد دلالت می‌کند این شخص هنوز به مقام فنای ذاتی و بعد بقاء کامل در جمیع شرایط وجودی و بعد حیات جمیع شرایط وجودی پیدا کرده است. اگر ولی‌خدایی به این مرتبه برسد همان کلامی که از امام علیه السلام صادر می‌شود همان کلام از او صادر خواهد شد زیرا او در تحت نفوذ و هیمنه تمام عیار و صد در صد امام علیه السلام قرار داد مانند اصل و فتوکپی می‌ماند آیا ممکن است که اصل و فتوکپی با هم تفاوت کند؟ آیا ممکن است یک صفحه که زیراکس می‌شود با صفحه اصل تفاوت داشته باشد؟ البته باز این مطلب دقیقتر از این هست ولی حالا ما به عنوان مثال پایین، نه هیچ [تفاوتی نیست.] حتی یک نقطه که در اصل وجود دارد این نقطه در زیراکس منعکس می‌شود.

دوم، عصمت در مقام تربیت، ولی خدا در مقام تربیت شخص معصوم است یعنی به همان کیفیتی که امام علیه السلام به قول بعضی‌ها فرض کنید باید در کنار انسان بنشیند و به انسان دستور بدهد وقتی ولی خدا

اینسان یک مطلبی را می گوید عینا مانند همین است. هیچ گونه تفاوتی از این نقطه نظر وجود ندارد. این دو مرتبه مرتبه عصمت است

اما در مسائل جزئی اولیاء خدا به خاطر این که ذهن مردم، آنها را با امام معصوم اشتباه نگیرد به خاطر تواضع و ادبی که نسبت به مقام امام علیه السلام دارند، دیده می شود گاهی از اوقات عمدا یک مطلبی را اشتباهی بیان می کنند عمدا یک مسئله ای را بیان می کنند حالا یا عمدا یا در یک مرتبه خاصی که نمی خواهند متوجه باشند نمی خواهند خودشان را متوجه مسائلی بکنند که در حیطه آن علم کلی قرار دارد، با همان فکر و بیش و بصیرت عادی با افراد و اشخاص برخورد می کنند به خاطر این که یک وقتی خدای نکرده ذهن مردم نیاید و آنها را به جای [امام] نگیرد.

چطور این که این قضیه در ائمه هم هست آن افرادی که در ائمه علیهم السلام بخصوص در امیرالمؤمنین علیه السلام، دچار بعضی از عقاید خلاف شدند، عقیده به اولو هیت و خدایی امیرالمؤمنین علیه السلام، از همین قضیه پیدا شد خب آن وقتی که امیرالمؤمنین را می بیند که دارد این کار را انجام می دهد این قدر نمی داند که این واسطه است و اصل نیست، جای او را با اصل اشتباه می کند آن صفاتی را که باید به اصل نسبت بدهد آن صفات را به واسطه نسبت می دهد و کار خراب می شود اجتماع به هم می ریزد عقاید مردم فاسد می شود و مردم نمی توانند تحمل کنند، بله! همین عقیده را افرادی که خبیر هستند و بصیر هستند به نحو دیگری می توانند تعدیل کنند و می توانند این را بپذیرند این مقام مقام عصمت است

و آن عصمتی که برای امام علیه السلام است آن عصمتی است که پس از امامت است بعد از این که امام علیه السلام به مرتبه امامت رسید آن وقت واجد این عصمتی می شود که نسبت به جمیع عوالم وجود امکان ندارد سر سوزنی اشتباه از او سر بزند

مطلب دیگری که در این جا مطرح شده است، اظهار داشتند در یکی از جلسات عنوان بصری شما این طور مطرح کردید که مقهور شدن در شخصیت امام اشکال دارد چرا اشکال دارد؟ و این معنا با این که بگوییم فرض کنید که قربانت بگردم یا این که فدایت شوم، نسبت به امام علیه السلام اظهار محبتی بکنیم این آیا منافاتی ندارد؟

جواب: منظور بنده از مقهور شدن در شخصیت امام، رسیدن به همین نکته بود. امام علیه السلام نیامده است که ما را عبد خود و متابع باخود قرار بدهد و به سوی خودش دعوت کند. امام علیه السلام با تمام این مرتبه و مقامی که دارد و با این علو درجه و احاطه ولایی که بر همه موجودات عالم وجود، چه از عوالم غیب و چه از عوالم ملک دارد، در عین حال خود را یک عبد می بیند یک بنده می بیند، نه این که تواضعا ببیند! آخر بعضی ها هستند که متواضعا می گویند ما کسی نیستیم اما وقتی که در بوته امتحان بیفتند! از هر فرعونی هم

فرعونیت آنها و از هر نمرودی هم انانیت آنها بالاتر است و در مقام تعارض برمی آید، خب این طور نیست مسئله.

امام علیه السلام وقتی که می گوید من عبد هستم شوخی ندارد و با افراد مزاح نمی کند امام علیه السلام واقعا می گوید انا عبد، وقتی که مناجات می کند امام علیه السلام واقعا خود را نیست می بیند، بر این اساس افراد را به او دعوت می کند نه به سمت خود و خداوند در این مسئله به حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام در قرآن می گوید انت قلت للناس اتخذونی الهین من دون الله؟ آیا تو به این مردم گفتی که من و مادرم را بپرستند؟ تو گفتی که بیایند و [تو را] مورد عبادت قرار بدهند؟ حضرت عیسی عرضه می دارد ان كنت قلته فقد علمته اگر من می گفتم تو می دانی، آن چه که من گفتم این است که او را بپرستید منتهی من چون مورد عنایت و لطف تو واقع شدم اینها من را با تو اشتباه گرفتند، چون من مرده زنده می کنم اینها خیال می کنند من خدا هستم چون من کور مادرزاد شفا می دهم اینها خیال می کنند من خدا هستم در حالتی که من بنده ای هستم. به قول خواجه می فرماید فیض روح القدس از باز مدد فرماید دگران هم بکنند آن چه مسیحا می کرد

ما هم دیدیم دیگر، ما هم در عمر خود دیدیم از بزرگان، آن چه را که حضرت عیسی می کرد آنها هم می کردند. با چشم خودمان دیدیم از کسی هم نشنیدیم. حالا آیا ما آمدیم جای خدا را با آنها عوض کردیم؟ آیا آمدیم آنها را به جای خدا گذاشتیم؟ نه! مسئله این طور نیست. هر [چیزی] حساب خاص به خودش را دارد. منظور بنده این است که انسان باید فقط خدا را در نظر بگیرد و بعضی ها یک روایتی را نقل می کنند که اهل تصوف و این درویشها خواستند استفاده خلاف کنند.

در یک روایتی که نقل می شود به این کیفیت مطرح شده است که **واجعل واحداً من الائمه نصب عینک**

**عقیب صلاتک**<sup>۱</sup> یکی از ائمه را قبل از نماز در جلوی چشمان خودت ظاهر کن، فرض کن امیرالمؤمنین را، امام صادق را. این منظور نیست و بعضی از این درویشها آمدند این مسئله را سرایت دادند و گفتند که انسان در موقع نماز باید صورت مرشد خود را در جلوی چشم خودش ظاهر کند و الا نمازش درست نیست! یعنی آن صورت استاد و مرشد خودش را قبل از تکبیری الاحرام در ذهن بیاورد و بعد خودش را به این وسیله داخل در نفس استاد کند آن وقت استاد این نماز را به بالا ببرد و چه کند که ما دیگر خبر از این مسائل نداریم! اینها دیگر بافتنی های دور منقل است! در قهوه خانه و این مطالب، این مسائل پیدا می شود! آن چه را که برای ما مهم است و اگر روایتی هست این است که تو در نماز امام را اسوه قرار بده نه این که توجهت را به امام ملتفت کن، بین امیرالمؤمنین چطور نماز می خواند، مطالب را شنیدید، از امیرالمؤمنین و از امام سجاد امام صادق امام زمان

<sup>۱</sup> ۱- الفقه المنسوب الی الامام الرضا علیه السلام، ص ۲۷ و بحار الانوار، ج ۸۱، ص ۲۰۷ (با مقدار اختلاف)

امام عسگری امام رضا دیدی آنها چطور نماز می خوانند، چطور آنها توجه دارند، چطور آنها با بالا متصل هستند، این کیفیت نماز یکی از ائمه را در نظر خود بیاور و حالات آن امام را در ارتباط با پروردگار بدان و خود را متوجه این قضیه کن، نه این که امام را در نماز مقابل خدا قرار بده این که شرک شد این مقصد و معنای روایتی است که در این جا هست.

بنابراین انسان در تمام امور ... من این مطلب را اتفاقاً یادم است در اواخر حیات مرحوم آقا در همان یک سال آخر یکی دو سال آخر، در خدمتایشان یک روز جایی بودیم من این مطلب را خدمت ایشان عرض کردم که آقا ارتباط شما با استادان به چه نحو بود؟ خب من خیلی می دیدم ایشان متواضع هستند تواضعی که من از مرحوم آقا در قبلاستادشان دیدم اصلاً خارج از عرف و مسائل متعارف بشری است این قدر ایشان متواضع داشتند در قبال استادشان و اصلاً محو و فانی بودند ایشان فرمودند فلانی! من برای یک لحظه حتی در تمام عمرم به استادم به دیده استقلال نگاه نکردم، در تمام این مدت نظره من بر استادم، دید واسطه‌ای بود و وسیله بود و من او را می دیدم نه استاد را، من خدا را می دیدم متتهی از باب ادب ظاهری و از باب تواضع ظاهری بالاخره او الان در این ظهور تجلی کرده در این مظهر الان ظهور و بروز پیدا کرده از این باب من او را در وجود استاد می دیدم و تعظیم می کردم اما نه این که نسبت به او استقلال داشته باشم و این معنا حتی نسبت به امام علیه السلام هم باید لحاظ بشود و خود امام علیه السلام از ما این را می خواهند.

مطلب دیگر که مربوط به علت عدم نماز شب است خب این را من عرض کردم. مطلبی که مرحوم آقا در این باره می فرمایند چند نکته است که اینها موجب می شود که توفیق نماز شب از انسان سلب شود، یکی پرداختن در روزبه مسائلی که چندان برای انسان مفید نیست، تخیلات تشویش‌ها اضطراب‌ها مطالبی که در روز انسان با آنها سر و کار دارد و این موجب می شود که آن اطمینان و آرامش نفس از انسان سلب شود. صحبت کردن با افراد مختلف و تأثیرپذیری از نفوسی که اینها متعلق به دنیا هستند یکی از اثرات بسیار مهم برای سلب توفیق انسان در نماز شب است. مسئله دیگر عبارت است از پرداختن به مجالس و شب نشینها و امثال ذلک که متأسفانه امروزه در میان جامعه مسلمین هم سرایت کرده و این مطلب از غرب به ما مسلمانها هم رسیده است.

در دستور اسلام این است که شب هنگامی که پاسی از شب گذشت، بعد از غروب، یکی دو ساعت بعد از غروب که گذشت دیگر انسان استراحت کند وقت خود را برای قبل از طلوع فجر قرار بدهد بین الطلوعین بیدار باشد حالا ما آمدیم دیگر شب نشینی‌ها و مجالس صحبت و تفکر و اینها را همه را در شب گذاشتیم در روز به کارهای دیگر تازه در شب رفت و آمد و بازدید و جشن‌ها و عروسی‌ها و اینها طول می کشد تا ساعت یک و دو بعد از نیمه شب و بعد هم طبعاً مسائل دیگر و دیدن و پرداختن به اخبار و مسائلی که چندان برای

انسان مفید نیست موجب می شود که آن سکونت و آرامشی که خدای متعال در نظام وجودی عالم تکوین برای انسان این را قرار داده است و جعل لکم الیل سکنا و النهار معاشا، شب را وسیله آرامش و روز را برای تکاپو قرار داده است، ما جای این دو را عوض کردیم بنابراین از این فیوضاتی که تکویناً نه قراردادی و اعتباراً فیوضاتی که تکویناً بخواهی نخواهی خدای متعال برای این وقت خاص قرار داده است ما محروم می شویم.

مسئله دیگر غذا خوردن زیاد است که انسان در شب باید بسیار کم بخورد و سبک البته بنده نمی گویم انسان نباید غذا بخورد بسیار مختصر و سبک بخورد تنفس در هوای آزاد باشد اکسیژن باید اکسیژن کافی باشد جایگاه او باید جایی باشد که خون جریان داشته باشد و خواب انسان برای انسان رکود نیارد صدا و حرکتها نباید باشد اینها تمام در آن آرامش تأثیر منفی می گذارند و از همه اینها مهمتر، آن اراده و اهتمامی است که انسان باید داشته باشد و باید فرض کند که همان طوری که قبلاً عرض کردم مسئله نماز شب یک مسئله حیاتی است، اگر شما بخواهید به مسافرت بروید بگویند یک ساعت قبل از اذان باید بلند شوید ساعت را کوک نمی کنید؟ یا اگر ساعت کوک شد ساعت را دوباره خاموش می کنید یا نه؟ وقتی که متوجه شوید اگر بلند نشوید وسیله حرکت می کند و شما باز می مانید از شب تا آن موقع هم بیدار هستید و هی در شب بلند می شوید و ساعت را نگاه می کنید این به خاطر این است که ما به آن نماز شب هنوز نرسیدیم و نمی دانیم چه مسئله ای است.

یکی از افرادی که خدمت حضرت بقیةالله رسیدند در همین زمانهای اخیر، عبارت آن حضرت به ایشان [این] بود، سه بار فرمودند چرا نماز شب را ترک می کنی؟ چرا نماز شب را ترک می کنی؟ چرا نماز شب را ترک می کنی؟ ولی ما به اهمیت این مطلب نرسیدیم و خیال می کنیم یک مسئله عادی است و نمی دانیم که چه فیضی از ما منتفی می شود و چه مسئله ای از ما از بین می رود.

در یکی از نوارهای عنوان بصری عرض کردم، آمد خدمت امام صادق علیه السلام گفت سفری می خواهم بروم برای تجارت، استخاره کنید که خوب می آید یا نه؟ حضرت استخاره کرد و اتفاقاً بد آمد این رفت و اتفاقاً با سود دو برابر مراجعت کرد، آمد خدمت حضرت که شما استخاره کردید بد آمد اما این سفر برای من سود دو برابر برداشت این جهت آن چه بود؟ حضرت فرمودند یادت می آید روز یکشنبه یا دوشنبه در فلان جا می خواستید حرکت کنید سرما آمد به خاطر ترس از سرما و باران شما مجبور شدید که نماز نخوانید و حرکت کردید و نماز شما قضا شد؟ این بد آمدن استخاره برای آن بود. متوجه شدید؟ یعنی رفته دو برابر سود کرده ولی هیچ! ابد! به اندازه یک سر سوزن برای آخرت خودش کسب نکرده که هیچ! به واسطه قضا شدن نماز صبح هر چه داشته از دست داده است.

این مسئله است امام علیه السلام شوخی ندارد امام علیه السلام که با انسان پدر کشتگی ندارد او می داند آن چه که برای او مفید است این سود نیست این سود را فردا دزد می آید می برد یا این که خرج می شود آن چه

که از ما فوت شده است سعادت آن دو رکعت نماز است که فوت شده است و استخاره برای آن بد آمده است. این راجع به این مسئله مطلبی که مطرح شده دو مسئله است یکی مسئله فقهی است که عرض می‌کنم. یکی بحث راجع به چنگال است که من شنیدم مطالب و نامه‌هایی که داده می‌شود این طور مطرح می‌شود که من گفتم چنگال استعمالش حرام است و مرحوم آقا هم این را حرام می‌دانستند.

جواب: این مطلب کذب محض است چنگال استفاده [از] آن حرام نیست و مرحوم آقا هم نگفتند حرام است و اما هر کسی که خب بگوید طبعاً مسئولیت دارد و مکروه هم نیست به خاطر اینکه اصلاً مسئله فقهی نیست، در زمان پیغمبر نبوده در زمان ائمه نبوده تا این که راجع به این قضیه روایتی بیاید. آن چه که مرحوم آقا فرمودند این است که بنده وقتی که نعمت خدا را می‌خواهد بخورد باید در مقام تواضع باشد یعنی وقتی سر نعمت خدا نشسته، سر سفره نشسته است اولاً باید به حالت دو زانو بنشیند و همان طوری که رسول خدا فرمودند پای راست به یک طرف، روی پای چپ قرار بدهد و با دست راست بخورد، با یک دست باید غذا را بخورد و نسبت به غذا باید خدا را شکر کند و حالت تواضع داشته باشد چهار زانو نشستن با یک دست قاشق را گرفتن و با یک دست چنگال خلاف تواضع است، التفات کردید؟ نه این که حرام است نه این که مکروه است خلاف تواضع است البته این مسئله چنگال در قبل نبوده و از غرب آمده و در میان مسلمین رواج پیدا کرده است و باز یک مسئله دیگری است و این موجب حرمت و کراهت و اینها نیست این مانند سایر مسائلی که می‌آید و سنت می‌شود و اگر استفاده مفید شود این طور است. تا به حال در منزل خود بنده یک چنگال هم وجود ندارد ولی به کسی هم نگفتم که چنگال مصرف نکند و خودم هم بر سر سفره‌هایی که چنگال دارد نشستم و گاهی از اوقات نیاز بوده استفاده کردم و گاهی از اوقات هم نیاز نبوده فقط با قاشق غذا خوردیم این مسئله این طور نیست که مکروه باشد چه برسد به این که حرام باشد و باید در نقل قولها بیشتر دقت کرد.

حتی چندی پیش من شنیدم از برادر مکرم و سرورمان که آیا شما غسل جنابت را برای وضو کافی نمی‌دانید؟ در تهران شایع شده که باید وضو گرفت! گفتم این که بدعت است! با غسل جنابت که نمی‌شود وضو گرفت، این بدعت و حرام است. اغسال مستحبه را بنده برای وضو [کافی] میدانم و به هیچ وجه نباید با غسل جنابت دیگر وضو گرفت و شرعاً حرام است و بدعت است. حالا آن شخصی که شنیده کفایت می‌کند را شاید نمی‌کند شنیده و یک حرف اضافه کرده و خب موجب این سوالها و این مسائل شده. یک قدری باید دقت بیشتر شود.

مطلب دیگر تماشا کردن تلویزیون است راجع به این مسئله هم خب سوالات زیاد می‌شود و بعضی‌ها مدعی شدند که بنده عرض کردم که مشاهده تلویزیون و یا خرید و فروش او حرام است!  
جواب: نه! مسئله این طور نیست. ببینید! تلویزیون مانند سایر امکانات و سایر دستگاههایی است که

مورد استفاده بشر است می شود استفاده صحیح بشود و می شود استفاده غیر صحیح، در این که ممکن است استفاده صحیح بشود چه برای خانمها و چه برای مردها در این شکی نیست و برنامه هایی دارد که مورد استفاده آنها می شود قرار بگیرد. عاقل باید ببیند در کجا چه برای او مفید است؟ این معیار را معیار کلی ما باید قرار بدهیم فرض بر این که حکم شرعی در این قضیه نیست آدم عاقل نمی آید کاری انجام بدهد که برای نفس او مضر باشد مطالبی که عرض می کنم در این مطالب شکی نیست اولاً شنیدن موسیقی تلویزیون حرام است بدون اشکال، این یک مسئله، چطور این که در رادیو هم همین است. مشاهده فیلم های بدآموز که خلاف دستور اسلام در ارتباطات و در مسائل ترویج می شود و بنده خودم دیدم مشاهده اینها حرام است و نگاه کردن و نشان دادنش بخصوص برای کودکان و برای نوجوانان شرعاً اشکال دارد. مسئله سوم دیدن فیلم هایی که از نقطه نظر مسائل اخلاقی برای انسان مشکل به وجود می آورد این هم شرعاً حرام است. مشاهده فیلم هایی که تأثیر سوء بر روان و اعصاب دارد بخصوص برای اطفال و آرامش نفس لطیف و قلب ظریف آنها را به هم می زند و آنها را دچار خاطره می کند اینها شرعاً حرام است و دیگر مشاهده بدن مردان، بدن برهنه مردان در تلویزیون برای خانمها شرعاً حرام است این هم از آن قبیل است و مسائل دیگری که آن مسائل موجب می شود ذهن انسان .... اینها آنهایی است که خب طبعاً حرام است حالا به مطالب دیگری طبعاً خود افراد بیشتر توجه می کنند و دیگر به آنها نمی پردازیم

و اما از این ها گذشته آن چه که صحیح نیست این است که انسان وقت خودش را و اوقات خودش را بیاید صرف مسائلی کند که بدانند هیچ مفید نیست. فرض کنید اخباری که برای انسان مفید نیست. جریاناتی انجام می شود بنده بدانم یا ندانم خب حالا چه فرقی کرد؟ چه فرقی کرد؟ جز این که ذهن انسان مشوش بشود. یک وقتی به اتفاق بچه ها و اینها داشتیم مسافرت می رفتیم قبل از این که بخواهیم به مسافرت برویم در همان موقع یک تلفن زده شد و به من اطلاع دادند که فلان قوم و خویش و فلان رحم عیال بنده به رحمت خدا رفته، اتفاقاً داشتیم قصد تشریف به امام رضا علیه السلام را پیدا می کردیم که این بنده خدا هم در آن جا به رحمت خدا رفته است، ما این مطلب را اصلاً نگفتیم سوار شدیم اتفاقاً با ماشین هم بودیم حرکت کردیم و شب را هم در جایی استراحت کردیم و فردا به مشهد رسیدیم آن جا وقتی که رسیدیم نزدیکهای ظهر من این مطلب را به ایشان گفتم، گفتند چرا شما ظهر قم بودیم نگفتی؟ گفتم خب می گفتم چه فایده؟ این مدت را شما ناراحت بودی و هیچ نتیجه هم نداشت در طول سفر، خب حالا متوجه شدید بروید مجلس فاتحه. این برای انسان چه لطفی دارد که انسان در طول سفر همه اش ناراحت باشد و اظهار ناراحتی بکند و هیچ فایده ای هم ندارد یعنی حالا ناراحتی هم به روح مرده که نمی رسد و ثواب ندارد، آن که به روح مرده می رسد فاتحه خواندن است، بفرما این قدر بخوان، در راه بخوان تا وقتی که به او می رسی برای او فایده بیشتری داشته باشد

نگاه کردن به اخبار و مشاهده اخبار همان طوری که عرض کردم برای انسان بسیار ضرر دارد این راجع به این قضیه است اما مطالب دیگری که خب ممکن است مفید باشد دیدن حیوانات مفید است مطالب علمی مفید است اگر شخصی سخنرانی مفیدی انجام می دهد اینها هم خب مفید است چطور این که انسان می تواند از رادیو گوش بدهد اینها اشکال ندارد پس بنابراین ما تقسیم کردیم برنامه هایی هست مثل موسیقی و غیره، اینها حرام است در این شکی نیست. برنامه هایی است مفید است و برنامه هایی هست که باعث اتلاف وقت است بنابراین نمی توان گفت که خود نگاه کردن به تلویزیون و نگه داری او حرام است. این دیگر بسته به خود افراد و اشخاص دارد تا چگونه نسبت به این مسئله تدبیر و مصلحت اندیشی داشته باشند.

سؤال: لطفا درباره این موضوع که آیا خود حضرت درباره زمان ظهور خود اطلاع دارند یا نه پاسخ دهید.

جواب: حضرت راجع به زمان [ظهور] خودشان اطلاع دارند چون حضرت بر جمیع امور در آن چه که در عالم اتفاق می افتد باید اطلاع داشته باشند و [همه آنها از] نفس آن حضرت می گذرد.

سؤال: بنابر آن چه که در کتب ادعیه آمده است تأمل بر سر سجاده بعد از هر فریضه مفید می باشد و انجام تعقیبات نماز تأکید شده است حال بفرمایید آیا سالک از انجام ایتتعقیبات معاف می باشد؟ و با وجود فراغت بعد از هر نماز چه عملی مستحسن راهگشا است؟ و آیا دعا کردن به درگاه قاضی الحاجات برای رفع گرفتاری خود و اطرافیان و شفای بیماری و غیره لازم است؟ و آیا این یادآوری لزوم دارد در حالی که خداوند خود حال ما را می داند و او این چیزها را برای ما می آفریند آیا ما نباید یک همچنین کاری بکنیم؟

بینید آن چه را که در تعقیبات آمده است این صحیح است و از امام علیه السلام آمده است و در این مسئله هم شکی نیست. اما صحبت در این است که گاهی از اوقات امام علیه السلام بعضی از این مطالب را به مقتضای حال خودشخص مطرح می کند چطور این که در بعضی از همین سوالها هم هست که آیا شما پاسخی را که به هر شخصی می دهید آیا این پاسخ یکسان است یا این پاسخ با هر کسیتفاوت می کند؟ عرض بنده این است که نخیر این پاسخ تفاوت می کند و ممکن است که یک شخصی از من سوال کند و جوابی به او بدهم و شخص دیگری همان سوال را بکند و جواب مخالف را بدهم و دو نفر یک جور نیستند و بر یک اساس نیستند. روی این مسئله مسئله تعقیبات حکم دارو را دارد که این دارو برای انسان در مواردی مورد نیاز است که با مرض انسان منطبق باشد در بعضی از موارد این دارو منطبق نیست. فرض کنید که در روایت داریم که انسان شب جمعه دعای کمیل بخواند از آن طرف داریم فرض کنید که خواندن فلان دعا هم مفید است از آن طرف خواندن فلان دعا هم مفید است فرض کنید که دعای ابوحمزه یا دعای ....، خب این مسئله هست اما این که انسان آیا بخواهد به همه اینها برسد؟ ممکن است که در اثراتی که این دعا برای انسان ایجاد می کنند یک نوع

تعارضی در نفس ایجاد کند که آن تعارض موجب شود آثار این دعاها در برخورد با یکدیگر از بین بروند این جا است که بهتر است انسان در تشخیص این ادعیه از فردی که تا حدودی نسبت به این مسائل اطلاع و خبرویت دارد راجع به این مسئله سوال کند.

سوال من این است که عده‌ای از خواهران امسال به حج خانه خدا مشرف می‌شویم این معلوم می‌شود مال خیلی قبل است و ما از این نقطه نظر شرمنده هستیم می‌خواستیم نظر شما را در رابطه با محلی که برای ولیمه انتخاب می‌کنیم [بدانیم] من این را دیدم، اتفاقاً دیشب این سوال را دیدم خواستم منصرف شوم ولی راجع به تذکری که در تتمه این آمده گفتم که خدمت دوستان و رفقا این مطلب را بگویم بد نیست چگونه می‌باشد؟ آیا به خاطر تنگی جا اجازه داریم در رستوران مهمانی ولیمه بدهیم یا خیر؟

نظر مرحوم آقا بر رستوران نبوده و ایشان تأکید داشتند بر این که ولیمه در منزل خود شخص باشد گرچه این مسئله هم مشکل است البته این قضیه در مورد عروسیها و در مورد اینها هم هست. من این قضیه را مطرح کرده بودم، یاد می‌آید در یک مجلسی از مجالسی که در قم با مخدرات، با خانمها، داشتیم هر ماهی یک بار که طبعاً نوارش و صحبت‌های آنهم به گوش رفقا و دوستان می‌رسد این مطلب را عرض کردم و توضیح دادم. مجلس ولیمه یک مجلس الهی است مجلس ظاهری و دنیایی نیست مجلس آبروداری و چشم و هم چشمی نیست متأسفانه امروزه ولیمه از آن مجرای طبیعی خودش که خلوص نیت و تشویق و ترغیب و تبلیغ به عنوان یک شعار اسلامی و به عنوان شکرگذاری از نعمت و توفیقی که خداوند داده و انسان را موفق کرده به ادای حج بیت الله، این به این سو و آن سوانحراف پیدا کرده است افراد برای ولیمه دادن مصالح دنیوی و مسائل دیگر را در نظر می‌گیرند و طبعاً این قضیه با مشکلاتی مواجه می‌شود و روح خلوص و اخلاص از بین می‌رود و طبعاً مشمول آداب و رسوم جاهلیت خواهد شد این قضیه به هیچ وجه نباید آن جنبه الهی خودش را از دست بدهد.

رستورانها و پارکها و تالارها اینها جایی است که همه افراد شرکت می‌کنند با هر نفسی و با هر عقیده‌ای و با هر کاری، نفوس آنها قطعاً در این فضائثر منفی را باقی خواهد گذاشت، بخواهیم یا نخواهیم نفس ما متأثر خواهد شد چطور این که این معنا کاملاً ملموس و مشهود است و در این قضیه هیچ شکی نیست. آن عروسی که در منزل باشد تا این عروسی که در این مکانهای عمومی باشد از زمین تا آسمان تفاوت دارد ملائکه‌ای که در آن منزل می‌آیند در آن تالارها شرکت نمی‌کنند آن انوار الهی که بر آن مجلس عروسی که مجلس الهی است و مقدس است و عبادت است التفات می‌کنید مجلس زفاف مجلس عبادت است و ملائکه در آن مجلس حضور دارند چون سنتی از سنت‌های رسول خدا باید در روی زمین تحقق پیدا بکند التفات کردید این جای خودش را تغییر می‌دهد و در جایی قرار می‌گیرد....

بنده در همان مجلس عرض کردم، یک مجلسی بنده را دعوت کردند و آمدم، اصلاً نتوانستم داخل منزل بشوم! نتوانستم! چه کنم؟ یعنی انگار جلوی من دیوار گذاشتند، آمدم در بیرون منزل، در همان کنار خیابان و آنها نشستیم، رفتند برای ما یک مقداری پرتغال و سیب و اینها آوردند یکی دو قاچ خوردیم و گفتیم خداحافظ شما، انشاءالله مبارک است. امکان نداشت داخل شدن، حالا چه بوده؟ خصوصیات آن مجلس چه بوده؟ افراد آن مجلس که بودند؟ من اطلاع ندارم. بعداً متوجه شدیم که منزلی بوده که در آن چه مسائلی انجام می‌گرفته! ببینید! این مسائل واقعی است شاید خیلی از افراد که خارج از این محیط باشند با این مسائل بااستهزاء برخورد کنند! بخندند! آقا یعنی چه؟ ملائکه یعنی چه؟ ولی ما جویمان بحمدالله از این مسائل دور است و نسبت به این مطالب آشنایی دارد.

آن مقداری که می‌توانیم، اگر منزل نداریم منزل دیگر انجام بدهیم نمی‌گوییم حرام است. بنده تا به حال کسی را منع نکردم از این که... ممکن است خانواده‌هایی باشند، اینها در تحت شرایطی نتوانند در منزل باشند بالاخره هر کسی که این فرهنگ را ندارد افراد دارای فرهنگ‌های متعدد هستند ولی علی‌کل حال همین است دیگر، همین است. کسی که غذایی را بخورد که مناسب حال او نیست دل درد می‌گیرد این دیگر چه بخواد چه نخواهد، این مطلب هست. پس بنا براین باید اهتمام بر این باشد که حداقل باشد.

بنابراین کسانی که از مکه مراجعت می‌کنند چرا ولیمه در منزل ندهند؟ رستوران یعنی چه؟ این حرفها یعنی چه؟ در تالار و این حرفها یعنی چه؟ در همان منزل عده محدودی بیایند یا در دو روز باشد، شرکت کنند و ولیمه داده شود، حالا در سه روز داده شود بالاخره آن غذا در سه روز پخت شود، سه روز یا دو روز باشد. علی‌کل حال انسان با این گونه امور آن آثار مترتبه بر حج را خداین کرده از بین نبرد.

سؤال: آیا این دعای عهدی که مختص حضرت ولی عصر ارواحنا فداه می‌باشد و به نقل از امام صادق علیه السلام [است و] در مضامین آن آمده به عنوان نمونه که، پروردگارا اگر میان من و حضرت موت، جدایی افکند مرا از قبر برانگیز در حالی که کفنم را ازار خود کرده و شمشیرم را از نیام برکشم، یا قسمتها یا فرازهای دیگر. سوال این است که آیا وقتی حضرت ظهور بفرمایند و آن امام این دعا را که فرمودند به فاصله، همین طور در مورد [آن امام هم] صدق می‌کند که با مشیت الهی حضرت نیز از قبر برانگیخته خواهند شد؟

جواب: این مطلب به عنوان خواست است نه به عنوان یک واقعیت. یعنی خواست امام صادق علیه السلام این بوده که واقعا همان طوری که روایات دیگر داریم امام علیه السلام تقاضا می‌کند که این مطالب انجام بشود و اگر مشیت خدا بر این هست که کمک کنند حضرت را و آن ظهور را درک کنند و آن دین را به همه دنیا [برسانند] و برکات الهی را که در زمان ظهور نازل می‌شود درک کنند.

خب خود حضرت امام صادق هم دلشان می‌خواهد زمان حضرت را درک کنند کی هست که مایل نباشد

و چه شخصی هست که این را نخواهد؟ اما این به آن معنا نیست که حضرت در آن زمان برانگیخته خواهد شد، این مسئله مربوط به زمان رجعت است. اما در زمان ظهور حضرت به این کیفیت نیست که افراد از قبر برانگیخته خواهند شد. بلکه بعضی از افراد چطور این که در روایات داریم ممکن است به اعجاز آنحضرت از قبر برانگیخته شوند، آن افرادی که در روایات داریم که ظالم بودند و به آل محمد ظلم کردند و غصب خلافت کردند امام علیه السلام آنها را زنده می‌کند و به جزای اعمالشان می‌رساند. اما این که ائمه‌علیهم السلام زنده شوند این طور نیست. فقط آن چه که هست حضرت عیسی از آسمان نزول می‌کند و امام علیه السلام را در این مسئله یاری می‌کند ولی خود ما باید آرزویمان این باشد که آن برکاتی که در زمان ظهور بر این دنیا پرتوافشانی می‌کند و از جانب پروردگار می‌آید شامل حال ما هم باشد ولو این که ما در قبر باشیم و این هیچ با مقام ولایت منافاتی ندارد.

سؤال: آنچه در حدیث شریف کلمة لا اله الا الله حصنی [فمن دخل حصنی] امن من حصنی آمده است آیا منظور امام رضا علیه السلام هستند و آیا این شرط فقط شامل امام رضا است و یا این که همه ائمه را دربرمی‌گیرد؟

جواب: نه! منظور مقام ولایت است چه امام رضا چه غیر امام رضا.

سؤال: برای رسیدن به این شرط چه باید کرد؟

جواب: باید به تکالیف عمل کرد و آن چه را که منظور رضای حضرت هست انجام داد.

سؤال: مفهوم انا من شروطها چیست؟

جواب: مفهوم این است که اسلام بدون ولایت و رسیدن به معرفت الهی بدون ولایت و بدون عبور از

ولایت و بدون پذیرش امام به عنوان ولی امکان ندارد

سؤال: آیا این ولایت را انسان باید از همان عالم ذر با خود داشته باشد؟

جواب: این ولایت در وجود هر شخصی هست حتی در وجود کفار هم هست منتهی باید در این دنیا

آن را بارور کند و نگذارد این استعداد و این نطفه در این دنیا بدون نتیجه بماند

سؤال: انسان از کجا بداند که وارد این حصن شده است؟

جواب: همین که انسان احساس می‌کند محبت‌امام علیه السلام را دارد دلالت بر این می‌کند که مورد نظر

آن حضرت [واقع] شده است منتهی خب همان طوری که عرض کردم باید انسان مراقبه داشته باشد و با مراقبه

این مطلب را محکم کند

سؤال: آیا این حدیث شریف با حدیث ولایت علی بن ابیطالب فرقی می‌کند؟

جواب: نه! یکی است

سؤال: آیا مفهوم **لا اله الا الله** همان ولایت است که در بطن خود دارد؟

جواب: بله! **لا اله الا الله** حقیقت آن باحقیقت ولایت یکی است و ولایت پل و راه عبور به لالهالا الله

است

سؤال: در عنوان بصری فرمودید که عبد نباید در امور خود تدبیر کند در حالی که تمام نظام هستی با

تدبیر و نظم الهی شکل می‌گیرد؟

جواب: این مطلب را در جلسه قبل عنوان بصری توضیح دادم

سؤال: در تفسیر سوره بقره آمده است که حضرت آدم علیه السلام از آن شجره استفاده کرد. در بحث و

روایت از ائمه علیهم السلام آمده است که آن وقت که آدم به عرش نگاه کرد و نام اهل بیت را دید دچار حسرت

شد و آن حسرت سبب هبوط او شد. چرا حضرت آدم به اهل بیت حسادت پیدا کرد؟

جواب: البته حسادت نه منظور این است که واقعا به آنها حسد پیدا کرده است، نه! در این که در ذهن او

خطور کرد که چرا این مقام و مرتبه ائمه نصیب او نشده است؟ این مسئله برای حضرت آدم پیدا شد و این همان

مقام نقص آدم بود چون حضرت آدم در آن موقع به مرتبه کمال نرسیده بود و لازمه نقص همین است که انسان

نتواند آن مطالب را درک کند اما همین حضرت آدم وقتی که در تحت ولایت ائمه علیهم السلام قرار گرفت به

همان مقام کمال که حقیقت ولایت بود خودش دسترسی پیدا کرد.

سؤال: در همان قسمت آمده است که نهی خدا نهی مولوی بوده است لطفا در مورد نهی مولوی و

نهیاریشادی توضیح دهید.

جواب: نهی مولوی نهی ای است که انسان فقط باید به خاطر پروردگار اطاعت کند مانند عباداتی که

انسان انجام می‌دهد و مصلحت را نمی‌داند که چیست؟ اما نهی ارشادی نهی ای است که مصلحت را می‌داند

مانند فرض کنید که انسان پیش طبیب می‌رود و طبیب او را از خوردن بعضی از مسائل نهی می‌کند این را نهی

ارشادی می‌گویند. پس نهی مولوی نهی ای است که انسان نسبت به مصالح و مفاسد او اطلاع ندارد اما در نهی

ارشادی اطلاع دارد

سؤال: چرا جنابعالی رساله ندارید؟

جواب: عجب سوالی! توضیح کامل هم ایشان فرمودند حالا بنده توضیح مختصر آن را خدمتتان عرض

می‌کنم

سؤال: مگر برای انتخاب نباید چند مرجع دیگر او را تأیید کرده باشند؟ حال شما را چند مجتهد تأیید

کردند؟

جواب: من ندیدم کسی من را تأیید کند اما راجع به خصوصیات خود بنده و رساله این است که بنده

از این نقطه نظر عذرخواهی می‌کنم و بخاطر این که متأسفانه در این زمانه مسائلی است که شخصی که رساله می‌دهد متهم به بعضی از جریانات می‌شود، از این نقطه نظر لزومی در پخش و انتشار رساله نمی‌بینیم.

ظاهراً دیگر خیلی وقت گذشته است؟ بله؟

حالا ببینند چقدر مانده است؟ عرض کنم حضورتان که انشاءالله پنج دقیقه دیگر هم عرض می‌کنم خدمتتان، تا حالا خدا چه بخواهد. از این باب که دوستان باید به منازلشان برسند و این هم یک مطلب بسیار مهمی است که اتفاقاً الان به نظرم رسید عرض کنم که، در دستورات مرحوم آقا و بزرگان این است که بخصوص خانمها از اول غروب در منزل باشند و این بسیار مسئله مهمی است حالا به مسائل دیگر ما کاری نداریم اما موقعیت و نظام عالم آفرینش و نفوسی که در هنگام غروب این نفوس برانگیخته می‌شود و چه بسا این نفوس نفوس صالحه‌ای نیستند و دارای شرارت هستند و اگر زن که دارای نفس لطیف و ظریفی است خارج از منزل باشد با این نفوس برخورد می‌کند، از این نقطه نظر صحیح نیست که بیرون باشد لذا حتی الامکان سعی شود که بعد از غروب دیگر بیرون نباشند، در بین روز اگر کاری هست [که باید] انجام شود اشکال ندارد که از منزل بیرون بیایند، برای تهیه لوازم و ... اما سعی کنند که از هنگام غروب آفتاب در منزل باشند که این برای سکونت و آرامش آنها بسیار مسئله حیاتی است و بسیار مهم است.

سؤال: چرا صفات جلالیه خدا مورد حمد واقع نمی‌شود؟ خداوند که هر کاری بکند حتی آن کسی هم که دچار استدراج می‌شود مگر استدراج نوعی رحمت نیست؟

جواب: البته دیگر ظاهراً بقیه مطالب در همین باب است. چرا صفات پروردگار به طور کلی دچار حمد است عاشقم بر لطف و قهرش به جدّ این عجب من عاشق و این هر دو ضدّ. هم لطف پروردگار و هم رحمت او دارای حمد است و هم قهاریت او، هر دوی اینها مورد حمد است که البته خب این جای خودش را دارد

سؤال: آیا منظور قرآن از هفت آسمان و زمین، همین هفت آسمان و زمین مادی است یا نه، عوالم چهارگانه است و ما در کدام طبقه آنها هستیم؟

جواب: منظور از هفت آسمان یکی آسمان ماده است البته با تمام ستاره‌ها و با تمام کهکشانها که البته امروزه بر اساس تخمین است نه این که حرفهای اینها درست است که می‌گویند ما چهارصد میلیارد کهکشان داریم که هر کهکشانی از چهارصد میلیارد ستاره و سیاره تشکیل شده است. شما بروید این چهارصد میلیارد را در چهارصد میلیارد [ضرب] بزنید ببینید چه خواهد شد! تمام اینها می‌شود آسمان اول. شش آسمان دیگر داریم که آن آسمان، آسمانهای برزخ مثال ملکوت سفلی و علیی و عالم لاهوت و عالم جبروت است و بعد عالم فنا که آنها عوالم است و ما در آسمان ماده قرار دادیم و تا هر جا که برویم، فرض کنید که با یک وسیله‌ای اگر حرکت کنیم، به هر جا که برسیم از آسمان ماده خارج نمی‌شویم آن چرا را که در پی این آسمانها و در درون

این آسمانها قرار دارد و مشرف بر اینها است همان عوالم مثال و برزخ و ملکوت است که ما آنها را مشاهده می‌کنیم حالا یا در خواب به آن عوالم می‌رویم یا این که در همین حال بیداری به واسطه بعضی از مشاهدات از آنها اطلاع پیدا می‌کنیم.

سؤال: بیست سال پیش به واسطه شیر دادن نتوانستم روزه بگیریم و مرجع که شخصی بود به فتوای ایشان روزه از من ساقط شده بود در حال حاضر حکم چیست؟ آیا آن روزه‌ها را باید قضا کنم یا خیر؟ آیا می‌شود در غیر وقت نماز برای وضو بگیریم؟ مثلا با وضوی نماز صبح، نماز ظهر و عصر را هم بخوانیم؟  
جواب: بله شما با وضوی نماز صبح، نماز مغرب و عشا را می‌توانید بخوانید اشکالی ندارد. اما راجع به روزه، روزه از انسان ساقط نمی‌شود فقط از شخصی که پیرمرد [یا پیرزن] است از او ساقط می‌شود و به واسطه شیر دادن اگر نتواند تا سال آینده روزه بگیرد باید کفاره بدهد و بعد هر وقت که می‌تواند احتیاطا روزه را بگیرد، چنان چه بعدا در سالهای بعد همتوانست آن دیگر ساقط می‌شود.

سؤال: کسانی که در راه سلوک الی الله خدای نکرده سقوط می‌کنند و ما این مطالب را شنیدیم می‌خواستیم بدانیم چه عاملی باعث سقوط می‌شود؟ و [آیا] راه برگشتی وجود دارد؟ و از کجا بدانیم که ما سقوط کردیم یا نه؟ و آیا با تکرار یک گناهانسان سقوط می‌کند یا نه؟

جواب: سقوط عبارت است از دست دادن ارتباط انسان با پروردگار. وقتی که انسان با خدای خود ارتباط داشته باشد این سقوط معنا ندارد. هر گاه انسان در درون خودش احساس کرد محبت پروردگار را و خواست به او را این یک ملاکی است که من بارها این مطلب را عرض کردم، معیار برای این که ما در راه هستیم یا نه این است انسان بین خود و بین پروردگار حالت ارتباط را احساس کند و نتواند از این راه دست بردارد. وقتی خدای نکرده ما به این نقطه رسیدیم که دیدم ادامه مسیر و عدم ادامه مسیر برای ما یکسان است آن جا باید به فکر بیافتم. یعنی زنگ خطر در آن جا به صدا درمی‌آید. اما اگر دیدیم نه! ما نسبت به این راه تعلق داریم حالا ممکن است در بعضی از مسائل کوتاهی کنیم حالا یک قدری نسبت به بعضی از جریانات نسبت به بعضی از تکالیف کوتاهی انجام شود یا غفلت‌هایی از انسان سر بزند ولی احساس کردیم کسی نمی‌تواند این تعلق را از ما بگیرد کسی نمی‌تواند ما را از راهمان جدا کند کسی نمی‌تواند ما را وسوسه کند کسی نمی‌تواند این پدیده و حقیقت را از وجود ما سلب کند در آن جا باید خدا را شکر کنیم و بدانیم که در راه قرار داریم و شکر نعمت انسان را موفق می‌کند و برای ادامه هم عمل به تکالیف و عمل به آن چیزی است که مطرح می‌شود.

سؤال: آیا تعداد اولاد با زن است یا از طرف شوهر تعیین می‌شود؟ و درست فکر کردن در این مورد [را] بفرمایید.

جواب: البته مشخصاست، این یک مسئله طرفینی است و طبعا با یک طرف این مطلب تحقق پیدا

نمی‌کند و در اسلام هم دستور به رضایت طرفین داده شده است ولی اگر چنانچه یکی از دو طرف شرعاً بخواهد، طرف دیگر نمی‌تواند مانع بشود. اگر شوهر بخواهد زن نمی‌تواند و اگر زن بخواهد شوهر نمی‌تواند، البته خب اگر این با رضایت طرفین باشد این تأثیرش در خود بچه و همین طور در مسائلی که در طول حمل برای زن پیدا می‌شود این بسیار بهتر خواهد شد و طبعاً طرفین نسبت به اهمیت و واقعیت مسئله می‌توانند همدیگر را کمک کنند

سؤال: علت کم شدن توجه چیست؟ سوز و گداز چیست؟ از کجا بفهمیم که قطع یا وصل شدیم؟

جواب: خب تمام اینها پاسخهایش در این جلسه طبعاً داده شد

سؤال: رفتن به پارک به این [خاطر] که گفتند محل گناه است نروید!

جواب: البته خب اگر انسان احتیاج دارد می‌شود فرض کنید برود در یک گوشه بنشیند حالا لازم نیست انسانحتماً برود در آن اماکنی که گناه می‌شود. در بعضی از اوقات رفتن و قدم زدن مخصوصاً در صبح که طبعاً افراد کمتر هستند اشکالی ندارد و در صورتی هم که خب همراه با ذکر باشد و انسان ذکر را در نیت داشته باشد یا بر زبان بیاورد، نه! این مسئله‌ای در این جا به وجود نمی‌آورد.

سؤال: اسم الله را بنویسیم یا ننویسیم؟

جواب: اسم الله باید نوشته شود و این افرادی که آیت الله می‌نویسند الله را حذف می‌کنند یا بسم الله می‌نویسند اینها همه اشتباه می‌کنند.

سؤال: لباس روحانیت مختص است [یا] برای همه مفید و نورانی است؟

جواب: بله، لباس روحانیت همین طور است و بهتر است انسان در منزلت لباس بلند استفاده کند و حتی در موقع نماز اگر عمامه بر سر بگذارد و لو عمامه یک متری، نیم متری، یک دور عمامه سفید بر سرش بگذارد برای آقایان، این ثواب عمامه را دارد و خانمها هم که طبعاً همان لباس سفید و پوشیده در موقع نماز بهترین وسیله برای آنها است.

[لطفاً تفسیر آیه صبغة الله [را بفرمایید]

صبغة الله یعنی رنگالهی، صبغة الله و من أحسن من الله صبغة یعنی انسان رنگ الهی پیدا کند وقتی که رنگالهی پیدا کند دیگر تمام جوانب خود را از دید اله و از دید انتساب پروردگار نگاه می‌کند و طبعاً فرق می‌کند تا این که بینش و نظر او مادی باشد

سؤال: نقش ولایت عظمی و این که احترام به افراد باید به اندازه باشد چیست؟

جواب: متوجه این سوال نشدم

سؤال: راه مبارزه با خیالات در نماز [چیست؟]

جواب: راهش این است که انسان قبل از نماز قدری سکوت کند و آرامش را برای خود پیدا کند و بعد نماز بخواند و متوجه باشد که خدای متعال در کنار او قرار دارد و دارد با خدای متعال صحبت می‌کند این موجب می‌شود که خیالات پیدا نشود.

سؤال: [آیا] رفع حجاب کم است نه یکدفعه؟

جواب: بله مطلب به همین کیفیت است، یکدفعه نیست بلکه کم برای انسان پیدا می‌شود و انسان کم کم به وقایع عالم هستی اطلاع پیدا می‌کند.

سؤال: لطف بفرمایید در مورد فکر سلوکی توضیح بفرمایید و مثال بزنید!

جواب: فکر سلوکی این است که انسان همه امور خود را بر اساس سلوک قرار بدهد مثالهایش هم خیلی روشن است و نیاز به مثال زدن ندارد انسان در ارتباط با افراد، با محیط خودش، محیط شخصی خودش، کارهایی که انجام می‌دهد، لحاظ این مسئله را بکند و بداند که با چه شخصی طرف است. فکر سلوکی این است که انسان اینتفکر را کند اگر خدای متعال الان از آسمان نازل می‌شد و در این جا قرار می‌گرفت چه می‌گفت و چه پیشنهاد می‌کرد؟ این فکر سلوکی است. من یک مثالی می‌زنم، این مطلب را به عنوان مثال الان به‌نظرم آمد. چندی پیش قبل از ایام عاشورا یک وسیله شخصی بود در منزل، این وسیله شخصی را برد [م] در یک جا تعمیر کنند [وقتی آن وسیله را دادم آن فرد] قبضی به من داد، نگاه کردم دیدم اسم من بود اما خصوصیات وسایل و اینها نبود، این را من در جیبم گذاشتم و در یکی از قباهایی که پوشیده بودم این را گذاشته بودم در آنجا، بعد از مدتی که مراجعت کردم اصلاً فراموش کردم به طور کلی که یک همچنین مثلاً قبضی بوده و این شخص [به من داده]. وقتی که مراجعه کردم بر اساس اطمینان، گفتم که آن وسیله را شما به ما بدهید! گفتند که قبض کو؟ گفتم که قبض ندادید، اصلاً به طور کلی فراموش کرده بودم، هر چه به نظر و نفس خودم مراجعه کردم دیدم که این اصلاً قبض به من نداده است، به طور کلی از ذهنم پاک شده بود، گفتم شما قبض ندادید. گفت مگر می‌شود ما قبض ندهیم؟ گفتم نمی‌گویم شما ندادید من تصورم این است شاید دادید من گم کردم، علی کل حال من در تصورم این است که شما ندادید، شما را متهم نمی‌کنم به دروغ گفتن. علی کل حال ایشان روی اعتمادی که به ما داشت وسیله را به ما داد و ما هم پول را پرداخت کردیم و آمدیم منزل.

از این قضیه یک هفته گذشت یک مرتبه بر حسب اتفاق من آن قبا را پوشیدم آن لباس دیگر را پوشیده بودم، دست کردم در جیبم دیدم!! این قبض آن شخص آن بنده خدا، این در جیب من است خیلی متأثر شدم که من این را... البته نگفتم شما ندادید گفتم به نظرم نمی‌آید، شاید اشتباه شده یا فرض کنید که...، متهم نکردم. گفتم خب چه باید بکنیم؟ خب حالا ببینید! شما همین مثال را در نظر بگیرید اگر با یک دید عادی بخواهید به قضیه نگاه کنید، بابا قضیه گذشته، شما هم پولش را دادید و چیزی بر ذمه نیست مسئله‌ای نیست

دو یا سه هزار تومان بیشتر نبوده و پرداختید و آن هم قضیه را به طور کلی فراموش کرده، گذشته. ولی من با خود فکر کردم نه! مطلب از اینها بالاتر است. الان شما به این گفتید قبض ندادید، این در وجود خودش یک احساس اشتباه کرده است واقعا احساس اشتباه کرد در آن موقع که من چرا این کار را نکردم؟ من الان در پیشگاه عالم وجود مسئول هستم، مسئول این حالت این شخص هستم که این حالت برای او پیدا شده است و این الان خودش را خاطی فرض می کند و در کار خودش، خود را شخصی فرض می کند که مسامحه کرده است کوتاهی کرده، در حالی که این کار را نکرده، وظیفه اش را انجام داده است و من باید بروم و از او عذرخواهی کنم. گفتم می روم به او می گویم که این قبض را بگیرید و معذرت خواهی می کنم و حق با شما بوده است و من اشتباه کردم. این را گذاشتم روی میزم حتی برای این که فراموش نکنم آن را در کاغذی که در صورت کارهای [م] را یادداشت می کنم که فراموش نکنم، این را نوشتم. اتفاقا جلوی آن هم یک علامت زدم که به آن تصریح کنم، فردا منتظر بودم یکی از دوستان بیاید، نیامد. تلفن کردم یک وسیله آمد از همین وسایل شخصی، آمد سوار شدم رفتم در آن جا برای این که به فردا نیاندازم. رفتم آن جا [پیش آن] شخص. این نامه را دستش دادم و گفتم آدمم از شما عذرخواهی کنم و حق با شما بوده است و من در این صورت اشتباه کردم. ببینید! این شخص اصلا ماند! اصلا...! که این کار یعنی چه؟ در حالی که من کار مهمی انجام نادم، کار مهمی نکردم.

ولی ببینید! سلوک به انسان این را یاد می دهد سلوک به انسان راه احسن را یاد می دهد نه راهی که مردم انجام می دهند. سلوک می آید و به انسان راهی را [نشان] می دهد که اگر امام علیه السلام بود امامین کار را می کرد، اگر امام زمان این قضیه برایش انجام می شد که به شخص می گفت او که نمی گوید او که اشتباه ندارد بر فرض اگر این کار انجام می شد قطعاً امام می آمد و از این شخص عذرخواهی می کرد و حق را به این میداد. التفات کردید! فکر سلوکی این است که انسان تمام امور خود را بر بهترین قرار بدهد و بر آن چه که بر حسب فکرش و بر حسب مقتضیات و ظرف خودش، احساس می کند باید این بهتر باشد. این معنا معنای فکر سلوکی است.

سؤال: راجع به این جمله خودتان توضیح بدهد: ولایت عبارت است از احاطه نیروی مرموز، آن نیرویی که موجب نظام عالم تکوین است.

جواب: بنده این مطلب را عرض کردم که ولایت عبارت است از آن حقیقتی که تمام عوالم وجود را من جمله انسان را در اختیار خودش قرار داده است.

دیگر خیال می کنم اگر اجازه بفرمایید، دیگر خودم خسته شدم گرچه می دانم رفقا و دوستان با آن شوق و رغبتی که دارند اگر ساعتها هم بنشینند باز اهتمام آنها نسبت به ادراک حقایق اقتضا می کند که همیشه شاداب و با طراوت و با انبساط باشند. امیدواریم که خداوند ما را شاکر این نفوس مستعد قرار بدهد و این انفاس را

هم مؤید و ممدّ راه ما قرار بدهد و ما را از نعمت ولایت محروم نکند و امام زمان علیه السلام را ظاهرا و باطنا مشرف بر همه امور ما [قرار دهد] و دست آن حضرت را بالای سر ما قرار بدهد. دو یا سه تا کاغذی بیشتر نیست انشاءالله این را هم برای مرتبه دیگر خدمت دوستان عرض می‌کنم.

اللهم صل علی محمد و آل محمد